



L'OREAL
PARIS

L'OREAL
PARIS

L'ORÉAL و GILLETTE, FREGA

L'ORÉAL THROUGH GILLETTE · 02

یک شب در هتل، تازه از دور بازدیدها و فروش برگشته بودم و پدرم هم همین‌طور — از یک هتل استفاده می‌کردیم تا کمی با هم باشیم؛ تقریباً هر چهار ماه یک هفته پیش می‌آمد.

همکاری دوست‌داشتنی به نام Giorgio سر میز ما آمد، کارمند فروش L'Oréal که سازمان‌دهی توزیع در فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ را بر عهده گرفته بود — از عطرفروشی‌ها به سوی سوپرمارکت‌ها می‌رفتند، در حالی که بازار تاریخی‌شان همان‌جا ماند که قوی بودند: محصولات و لوازم آرایش Corolle.

تازه از بیمارستان بیرون آمده بود؛ بیماری کرون داشت. جوان بود، چهل‌وپنج ساله، اما معلوم بود که توان چندانی ندارد.

از من پرسید مسیر فردایم چیست و آیا می‌توانم او را به مشتری‌انم معرفی کنم تا از نقشه‌های خیابان‌ها خلاصش کنم و کارش را سریع‌تر کنم — امتحانش می‌کردیم.

پدرم یک کلمه هم نگفت و ساکت ماند، که یعنی تأیید می‌کرد — وگرنه می‌گفت: «Nando، گوش کن، باید با هم حرف بزنیم»، که روش او بود برای گفتن اینکه داری چه غلطی می‌کنی.

من و Giorgio دوست شدیم و نزدیک دو سال با هم دور مشتری‌ها گشتیم، هرچند هرگز بیش از یک هفته در ماه.

وقتی در سال 88 Gillette تصمیم گرفت دو بخش محصول بسازد — اصلاح و مراقبت شخصی — بیشتر فهمیدم که فروختن محصولات بهداشتی کار سخت‌تری است. بعد در سال 89 به اصلاح برگشتم و او کمک بزرگی برایم بود — از L'Oréal خیلی چیزها یاد گرفتم، هرچند هرگز محصولات رقیب نفروختیم.

پس از دو سال همراهی با Giorgio، خیلی اتفاق‌ها افتاد، اما فقط دو چیز را به یاد دارم که واقعاً اهمیت داشت:

یک مشتری عمده‌فروش، مردی جوان و تحصیل‌کرده، ما را در دفترش پذیرفت و گفت: «هر دوی شما را خواستم چون به محصولاتتان نیاز دارم.» Giorgio بلند شد و به سوی در رفت تا تابلوی بیرون را نگاه کند، و مرد جوان، شگفت‌زده، پرسید چه شده. Giorgio با لبخند برگشت: «حس کردم جای اشتباهی آمده‌ایم — که به‌جای دفتر یک مشتری، وارد اداره پلیس شده‌ایم.» خنده طولانی‌ای به راه انداخت و بعد همه ماجرا را شنیدند و هر بار ما را می‌دیدند لبخند می‌زدند.

بعد یک روز کسی از میلان به من زنگ زد و مؤدبانه خواست دیگر با همکارم در L'Oréal بیرون بروم، چون بخش مراقبت شخصی Gillette شامپو نمی‌فروخت و تقصیر Frega بود — چون L'Oréal می‌فروخت. هاه‌هاهاهاها.

یک روز با Giorgio به دیدن یک عمده‌فروش مواد غذایی رفتیم. وقتی به او گفتم مرا Frega صدا کند و نماینده Gillette هستم، مرا با آغوش باز پذیرفت — منتظرم بود. وقتی نوبت Giorgio رسید و گفت از L'Oréal است، عمده‌فروش التماسش کرد که وقت دیگری بیاید، چون تازه دو کامیون روغن خالی کرده بود. Giorgio بی‌درنگ جواب داد: «روغن دانه، یا روغن زیتون؟» مشتری گفت: «نگران نباشید، هر دو را می‌خرم. برگردید تا سفارش بدهم — کمکتان می‌کنم. Frega به کمک نیاز ندارد.»

جوان مرد، در پنجاه‌و دو سالگی. و برای سپاس از او، نامش را به دخترم دادم — Giorgia — تا یادش برای همیشه با من بماند.

خداحافظ، Giorgio.

Ferdinando